

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

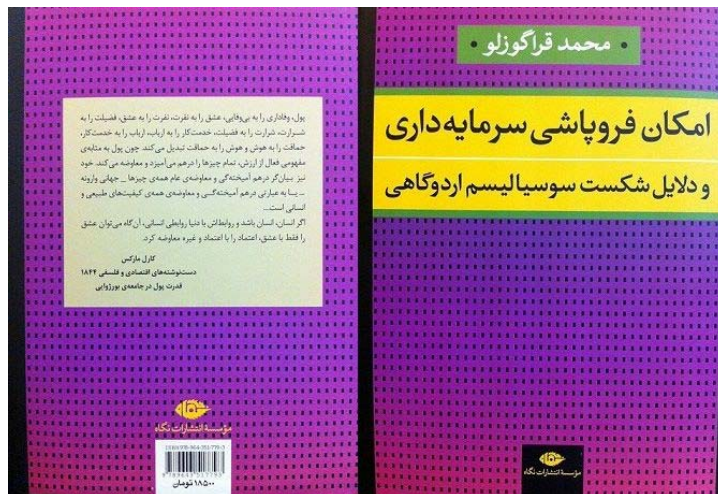
سیاسی

محمد قراگوزلو

۱۳ می ۲۰۱۳

هیستری شوری ستیزی

در کتاب "امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی"



در آمد یک (فلش بک)

چهار سال پیش بود انگار؛ که در ابتدای مقاله ای نوشتم:

نگارنده متعلق به نسلی از جوانان نیمه نخست دهه پنجاه است که در ادبیات سیاسی شان بس آمد واژه‌هایی همچون "بورژوازی کمپرادور"؛ "بورژوازی ملی، مترقی"؛ "سگ زنجیره ای امپریالیسم" (محمدرضا پهلوی)؛ "امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا"؛ "سوسیال امپریالیسم"؛ "سه جهان"؛ کوبا، ویتنام و چین و... به نحو بارزی برجسته می نمود. اینک کم یا بیش سه دهه و چند سال پس از آن دوران نه فقط اعتبار سیاسی اقتصادی و فرهنگی بسیاری از مفاهیم پیش گفته فرو ریخته است بل که سخن گفتن با همان ادبیات - دستکم با نسل حاضر - نامانوس به نظر می‌رسد. اتحاد جماهیر شوروی (= کمونیسم بورژوائی) که کم و بیش از اواسط دهه سی (۱۹۳۰ به بعد) به ناحق واژه مصادره شده سوسیالیسم را یدک می‌کشید، بدون تعرض خارجی و بی‌هیچ انقلاب داخلی دچار فروپاشی شده است و بخش عمده ای از کشورهای تحت سلطه خود در پیمان ورشو را به دامان رقیب انداخته است.

اشتراک گزائی بوروکراتیک یا اقتصاد دولتی تمامیت‌خواه - به تعبیر **هیلفردینگ** - به بسته ترین نوع اقتصاد الیگارشیک سرمایه داری دولتی در روسیه و خواهرخوانده‌های سابقش عروج کرده است. سرمایه داری خشن دولتی در چین توانسته است از طریق خلع ید از کمون‌های روستائی دوران **مانو**، **چون‌لای**، **لین پیانو**، چند دوره انباشت سرمایه را پشت سر بگذارد و به پشتوانه کثیف ترین نوع کارمزدی (wage labour) و کاربردگی (slave labour) و استثمار چهارصد میلیون ارتش ذخیره کار؛ رشد اقتصادی ۶ تا ۸ درصدی خود را تضمینی برای ادامه رقابت در بازار جهانی سرمایه قرار دهد. یوگسلاوی تیتو در هم شکسته است، البانی **انورخوجه** گسسته است و ویتنام **هوشی‌مین**؛ کاسه گدائی به دست بر در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی بست نشسته است. از سوی دیگر عریده‌کشی‌های مستانه نئولیبرالستی نیز که فروپاشی دیوار برلین و عروج ریگانیسم - تاجریسم را به مثابه پیروزی نهائی بازار آزاد و "پایان تاریخ" (of history the end) جا انداخته بود؛ در جریان بحران (crisis) و رکود بزرگ (depression Great) حاکم بر جهان یک سره پوچ از آب درآمده است.

نگفته پیداست که دوران جدید، تحلیل‌ها و تئوری‌های منطبق با منطق تحولات جدید جهانی، منطقه‌ئی و داخلی می‌طلبد. به قول **انگلس** سوسیالیسم از زمانی که علم شد می‌باید با آن علمی برخورد کرد و کیست که درهای مباحث علمی را ببندد و مورد ریشخند قرار نگیرد؟ معلوم است که در این‌جا به هیچ وجه سخن از بسط خلاق تئوری و درافزوده و تجدیدنظرطلبی (revisionism) مطرح نیست.

در آمد دو. (نوستالژی های فراموش ناشدنی)

۱۶ یا هفده ساله بودم در سال ۱۳۵۵. نوجوانی بی خیر از همه جا که به میانه میدان سیاست پرتاب شده بودم. درست به تعبیر رفیق مان احمد شاملو مانند ترچه ای که قاتی میوه ها شده باشد. میوه البته نادر بود آن هنگام. در دوستاق خانه اعلیحضرت بودند میوه ها. یا در حین فرار از زندان در قفای تپه های اوین تیرباران شده بودند. چنان که «لورکا» در اسپانیای فرانکو زده. و یا در آخرین نبرد به خاک و خون افتاده بودند. در فرودگاه مهرآباد جنوبی. چنان که رفیق کبیر «حمید اشرف». به چرائی مرگ خود آگاهان بودند. و یا اسیر بودند، در بهترین حالت. دوران اسارت من اما زیاد طول نکشید. همین که فهمیدن کاره ای نیستیم و بی خودی به تور افتاده ایم ول مان کردند. با کمی اشتلم و زهر چشم گیری. که بی اثر بود دیگر. هشت نه ماه قبل از انقلاب بهمن محفل داشتیم. دیدنی. و کمی شنیدنی هم. چنان که شرحش را در داستان روایی "پرستو در باد" نوشته ام. تنها وجه مشترک مان ترم **سوسیال امپریالیسم** بود. نه البته در حد مباحث منسجم تئوریک یا متکی به آثار لنین یا حتا مائو. از روی یک جزوه ده دوازده صفحه ئی. انشائی بود برای خودش. تمام آرزوی ما - که هرگز محقق نشد- دست رسی به یکی از سمپات های دور و نزدیک مجاهدین م. ل بود. تقی شهرام و جواد قاندی را که در خواب هم نمی شد دید. به هر دری می زدیم که جزوه ای گیر بیاریم واسه خواندن. منابع مطالعاتی ما راه به جایی نمی برد. استبداد اعلیحضرت همایونی به نام مارکسیسم هم حساسیت داشت تا چه رسد به انتشار آثار چپ. مانند حالا نبود آن دوران که ظرف سه سوت صد تا کتاب مارکسیستی بیابی جلوی دانشگاه تهران. تهران پیش کش. حتا در کتابفروشی کوچک شهر سقز مجموعه آثار لنین بیابی و کتاب های چپ. آن هم از آلن بادویو. گیرم که بی خریدار خمیازه می کشند آن آثار. که اگر در سال ۱۳۵۸ یافت می شدند به تمامی بلعیده می شدند از سوی جوانانی که آرمان سوسیالیسم داشتند و به مخیله شان هم راه نمی یافت که جوانک هائی خیابان شهرشان را قبضه خواهند کرد که تمام سودای شان سربالائی کردن

دماغ و تزریق ژل به گونه و لب و باسن و اپیلاسیون خواهد بود. چه آمده بر سر دیار محمد حسین کریمی... خوشا آرمان گرانی....

آزادی چاپ و نشر آثار مارکسیستی را نباید به حساب دموکراتیزاسیون حاکمیت نهاد و نسبت به توازن قوای جدیدی که در سپهر اجتماعی ایران شکل بسته است، بی تفاوت ماند. به قول هادی خرسندی اگر در زمان آقای شاه کاپیتال ایرج اسکندری را از تو می گرفتند و از محتوای آن سر در نمی آوردن دست کم این بود که به سبب حمل وزنه سنگین و آلت قتاله ده سالی حبس روی شاخص بود. اما در همان دوران دکتر علی شریعتی و... در حسینیه ارشاد سخنرانی ها داشتند که می‌رس!

باری تا مقطع انقلاب بهمین ۵۷ نیز چیز دندان گیری دست مان را نگرفت. در مورد مسأله شوروی. تنها کتاب معتبری که داشتیم همان مکاتبات مشهور بتلهاپیم- سونیزی بود. لت و پار شده بود از بس از دست هم کشیده بودیم! همین و یکی دو جزوه سطحی در مورد مصوبات کنگره ۲۰ و ۲۱ و ستالین زدائی و راه رشد غیر سرمایه داری. که راه به کوره دهی نمی برد نیز.

و باز هم باری در جایگاه یک نویسنده و پژوهشگر حرفه ای در حوزه علوم سیاسی- که تلفیق روش تحقیق توصیفی و آنالیزی و تجویزی را می دانم- بر آنم که در میان چپ ایران این میدان با کلید مباحث مطروحه در مجله "به سوی سوسیالیسم ، بولتن شوروی" گشوده شد. آثار و مقالاتی بسیار ارزشمند که اگر چه هرگز در سطح وسیع منتشر نشد و اگر چه در فضای بسته مطالعاتی نوشته و چاپ شد اما به اعتبار دانش مارکسیستی نویسندگان هنوز از اعتبار ویژه ای در میان منتقدان مسأله شوروی بهره مند است و با افق سکتی و جدلی و کمپینی حاکم بر چپ امروز ایران و دوری هر چه بیشتر از مباحث تئوریک امکان تولید چنان آثاری سخت دور به نظر می رسد. و از فضای روزگار کار زیادی برای سترونی این چپ نمی شود کرد از قرار. به نظر من آن جزوه ها می باید خوانده و نقد شوند. چنین توصیه ای از سوی کسی صورت می بندد که به گواهی آثار و مصاحبه هایش کم ترین سمپاتی به هیچ جریان سیاسی متشکل داخل و خارج ندارد و حکایتش وصف حال همان نی زن نیمای پوشی است:

وبه ره نی زن که دایم می زند نی،

در این دنیای ابراندود

راه خود را دارد اندر پیش

بر مبنای مباحث پیش گفته و با توجه به مسأله کلیدی شوروی در میان صف بندی های چپ از یک سو و مسؤولیت و علاقه نظری نگارنده به ارزیابی حوادث بعد از انقلاب اکتوبر از سوی دیگر، سلسله یادداشت های پراکنده ای که طی ده بیست سال گذشته این جا و آن جا نوشته بودم، به تدریج جمع آوری، بازنویسی و تدوین شد. به اضافه مطالبی که تازه منتشر شده و از طرق مختلف در اختیارم قرار گرفته بود.

ضرورت ستراتیژیک طرح موضوع

به نظر ما شکست سوسیالیسم اردوگاهی حامل چند پیام و چند ده پروپاگاندای پیچیده علیه چپ بود. لیبرال دموکرات ها از این واقعه به یک مفهوم تلخ، نهایت استفاده را بردند تا ارجوزه بخوانند "سوسیالیسم، سوسیالیسم که می گفتین این بود؟!!" چپ فرصت طلب ایران ناگهان به خود آمد و با این استدلال، لیبرال و دموکراسی خواه و جمهوری پناه شد که "ما خودمون اون جا بودیم و دیدیم...!" تا هر انسان آزادیخواه و برابری طلبی کلمه سوسیالیسم بر زبانش جاری می شد آماج هو و طعنه قرار می گرفت که "شوروی تون هم که سقوط کرد!" حضرت کارل پوپر (این مرجع

تقلید مقدس لیبرالیسم وطنی) با قیاس ناجوانمردانه ستالین و هیتلر اظهار فضل فرمودند که " هر که خواسته در این جهان بهشت بیافریند، جهنمی ساخته است!" همه دست آوردهای اقتصادی و سیاسی بلشویک ها نادیده گرفته شد و با استناد به چند دادگاه و سلاخی کولاک ها- که نمونه هایش در جهان سرمایه فراوان است- ستالین به مظهر تمام عیار شرارت در تمام پهنه هستی تبدیل شد. روشنفکران مزدور از بنیادهای نوبل و فورد و راکفلر و هریتاژ و موقوفات ملی برای دموکراسی و فریدمن و واتسلاو هاول و غیره جوایز شوروی ستیزی گرفتند. تمام این بنیادها زیر نظر امپریالیسم امریکا و به طور کلی سرمایه داری غرب اداره می شوند. از سولژنیتسین ها و مجمع الجزایر کولاک ها بت های "آزادی خواهی" ساخته شد. در نفی خشونت طبقاتی کارگران و زحمت کشان رساله ها نوشته شد. کسانی که علیه خشونت منبرها رفته بودند (و هنوز هم می روند) هرگز خشونت کثیف اعدام چائوشسکو و جنگ در افغانستان و عراق و لیبیا را محکوم نکردند. نزد این جماعت دیوانه وارترین نوع خشونت در قالب "دخالته بشر دوستانه" جا و جار زده شد. چنین وانمود می شد که کمونیست ها دلباخته خشونت هستند و به نفس و ماهیت خشونت وابستگی سایکوتیک دارند. مرزهای دیکتاتوری پرولتاریا و استبداد سیاسی حزبی مخدوش شد و هر که ضدشوروی نبود، هو شد!

در کشورهای اروپایی نیز "سیا" دوجین دوجین از روشن فکران ضد کمونیست و ضد جنبش های برابری طلبی را تحت عنوان "چپ دموکرات" لانس و محبوب می ساخت. این روشنفکران شامل چپ های بریده سابق مثل ایگناسیوسیلونه (مکتب دیکتاتورها)، استفن اسپنسر، آرتورکوستلر (ظلمت در نیمروز)، ریمون آرون ، جورج اورول (قلعه حیوانات) و آندره ژید بودند. آثار «هانا آرنه» در نقد "توتالیترایسم" و نفی "خشونت" که کنایتی مستقیم به سوسیالیسم اردوگاهی است؛ در ایران و جهان سرمایه زده تبلیغ و ترویج شد و دانشجویان زیادی را به دنبال خود کشید. از درون همین آثار بود که مجله هائی مانند "شهروند امروز" بیرون آمد. بنیادهای چپ ستیزی که تنها رسالت شان جای گزینی شیوه گذار مدنی و مسالمت آمیز برای کسب قدرت و نفی انقلاب سوسیالیستی بود؛ در همین دوران شکل گرفت. ماکس وبر و رفتارهای عقلانی به عنوان آلترناتیو مارکس و مبارزه طبقاتی مطرح شد. مهملاتی هم چون موج سوم «تافلر» به میان آمد که به وضوح سوسیالیسم را ایدئولوژیک نشان می داد و خود را در طیف سبز جامعه می نشانند و تمدن دانائی را به جای سوسیالیسم جار می زد. "پسا"ها شکل گرفت که مگو و مپرس!

(در افزوده: هیستری شوروی ستیزی با توجه به عروج مجدد چپ در عرصه سیاسی ایران و جهان ، به تازگی چنان بالا گرفته است که شب هشتم می تلویزیون صهیونیستی امپریالیستی همان "آکادمی موسیقی" که مبلغ آرکائیسم گنبدیده بازگشت به زمان اعلیحضرت است در ادامه برنامه های ضد کمونیستی خود این بار به سراغ لهستان رفت و مستندی تحت عنوان "چشم انداز آزادی" پخش کرد. در این مستند سخیف که تمام تلاشش بر مبنای شیطانی جلوه دادن کمونیسم روسی شکل بسته بود جناب لخ والسا و حضرت پاپ اعظم ژان پل دوم در نقش منجیان طبقه کارگر گرسنه و مفلوک و "کمونیسم زده" و "بیزار از سوسیالیسم" ظاهر شدند و یک بار دیگر مدل سندیکای همبستگی و پیروزی بر "استبداد" به شیوه دخالت "بشردوستانه" تبلیغ شد. برنامه ویژه ایران ساخته شده بود و مخاطبش نیز کارگران ما بودند. باز هم محافلی که با مراکز امپریالیستی "پیام" رد و بدل می کنند بفرمایند که خطر امپریالیسم و لهستانیزه شدن یک آلترناتیو نیست لینک :

<https://www.manoto1.com/videos/dictatorship/vid2036>

در صفحه مورد نظر این اظهار فضل عالمانه به ثبت رسیده که تراوشی مسموم از ذهن سرمایه سالار کارگردان است: "مستند جدید برنامه "چشم انداز" با عنوان "تجربه آزادی" روایت تلاش میلیون ها نفر از مردم لهستان برای رهانیدن خود از بند استبداد و دیکتاتوری کمونیستی در دهه ۱۹۸۰ میلادی است. "تجربه آزادی" نگاهی دوباره به چگونگی شکلگیری جنبش همبستگی است که زمینه ساز رهایی صدها میلیون نفر از مردمان اروپای شرقی از خودکامگی های گذشته شد. "تجربه آزادی" درس آموزی از تجربه رهایی است که در بنادر گدانسک لهستان زاده شد"

راستی شما شیفتگان و "امید" داران به امپریالیسم و نهادهای وابسته ای همچون سولیداریتی سنتز که فکر نمی کنید کارگردان یک سر "مجادله ارتجاعی" با شما خواب نما شده باشد! حالا از بی ربطی شورای ملی آقای پهلوی که بگذریم، واقعیت این است که جهانی شدن های نئولیبرالی از یک سو ضرورت ستراتیژی اتحاد جهانی طبقه کارگر را به امری حیاتی تبدیل کرده و از سوی دیگر با گسترش مرزهای سرمایه مالی و ادغام کشورهای فرعی سرمایه داری خطرات بیش تری را به معاش روزمره کارگران وارد آورده است. **آخرین نمونه این ادغام ها را می توان در بنگله دیش و کشته شدن بیش از هفتصد کارگر نساجی مشاهده کرد.** علیه این جنایت باید فراخوان داد.

باری در اردوگاه شرق نیز اوضاع به سود کارگران و زحمت کشان نبود. رکود اقتصادی شوروی- که از زمان برژنف اوج گرفته بود- به یک فروپاشی از درون انجامید. از میان آوار این فروپاشی یک جریان اولترا راست به سرمداری یلتسین و بعدها حزب متحد روسیه پوتین- مدودف بیرون زد. شکل بندی یک الیگارشسی تمام عیار مرکب از سندیکای جنایت کاران و قماربازان و دلالان و رانت خواران حرفه ئی و فاسدی که از کنار بالا کشیدن درآمدهای نجومی نفت و گاز تریلیاردر شده بودند و با پول تو جیبی شان باشگاه چلسی و منچستر سیتی را می خریدند (مانند همین هدایتی خودمان)؛ افرادی مرموز که برای یک قرار ملاقات پنج دقیقه ئی با پوتین و اتخاذ فلان امتیاز ده میلیون دالر می گرفتند (و هنوز هم می گیرند مانند بابک زنجانی ها و زنوزی های خودمان) و غیره.... از درون آن همه عظمت انسانی به راستی باور نکردنی بود. با وجود تمام نقدهائی که ما به شوروی داشته و داریم اما یکی از تلخ ترین لحظات زندگی صاحب این قلم زمانی بود که بوریس یلتسین در برابر چشمان شگفت زده گورباچوف انحلال حزب کمونیست شوروی را اعلام کرد. " تلخ همچون قرابه ای زهر....."

طبقه کارگر شوروی که از اواسط دهه سی (میلادی) به تدریج از متن قدرت شوراها کنار گذاشته شده و جایش را به متخصصان (الیت) حزبی سپرده بود؛ تنها مشاهده گر حوادث سیاهی بود که حتا کودتای ستالینی- برژنئی گروه گنادی یانایف نتوانسته بود؛ در مقابل آن بایستد. کارشناسان سیا و خبرنگار ارشد «سی ان ان» با گستاخی تمام می گفتند حتا اگر در انتخابات زوگانوف پیروز شود؛ از نظر آنان بوریس یلتسین رئیس جمهوری روسیه است. این همه دموکراسی خواهی امپریالیستی به راستی نوبر بود!

نظریه پردازانی که لیبرال دموکراسی و بورژوازی را ته خط تاریخ می خواندند این واقعیت علمی را انکار می کردند که سرمایه داری فقط یک شیوه تولید اجتماعی گذران و تاریخی است که مالکیت ابزار تولید و معاش را خصوصی کرده و به انحصار اقلیتی مطلق در آورده است. این شیوه تولید همان استثمار سیستماتیک نیروی کار توسط سرمایه است و به این مفهوم سرمایه داری رژیم تاریخی جهان کار اضافی بدون دستمزد است و دیر یا زود در جریان انقلاب های کارگری جای خود را به سوسیالیسم خواهد داد و یا بشریت را به نابودی خواهد کشید.

مسئله شوروی

ما به مناسبت بیستمین سال **فروپاشی دیوار برلین** طی یادداشتی به همین عنوان نکاتی در خصوص مزایا و خسارات آن واقعه مطرح کردیم که کم یا بیش در مورد مسأله شوروی نیز صادق است. بنگرید به:

http://www.ofros.com/maghale/gharegozolo_bistsal.htm

اگر بتوان مزیتی برای فروپاشی شوروی بر شمرده نخستین امتیاز آن برای سوسیالیست های چپ و کارگری (خطاب به نظریه پردازان بورژوازی) این است که "بابا جان! گرد و خاک نکنید. آن چه در شوروی به تدریج شکل بست؛ اساساً سوسیالیسم طبقه کارگر نبود و خلاف شلتاق های تبلیغاتی دانشگاه ها و آکادمی های بورژوازی؛ نخستین منتقدان آن نظام اجتماعی خود کمونیست ها بودند و اصلاً راست وفادار به بازار مقدس آزاد اجازه و صلاحیت ورود به مسأله شوروی را ندارد."

با وجود دو جنگ جهانی در قرن بیستم و کلی اتفاق ریز و درشت دیگر، بزرگ ترین واقعه تاریخی آن قرن بی شک پیروزی انقلاب اکتوبر و کسب قدرت سیاسی توسط بلشویک ها بود. بعد از دوره کوتاه مدت حاکمیت کارگران در کمون پاریس، کارگران کمونیست توانسته بودند در سپیده دم تاریخ به رهبری حزب لنینی عقب مانده ترین حلقه زنجیر سرمایه داری را درهم بشکنند و طرحی نو دراندازند. در کشوری که هنوز بورژوازی به اندازه کافی رشد نکرده بود؛ در کوتاه ترین زمان ممکن، پیشرفت صنعتی و رفاه عمومی به سطح رقابت با کشورهای ارتقاء یافت که روند صنعتی شدن را سیصد ساله در نوردیده بودند. با وجود انواع و اقسام توطئه های امپریالیستی درجه رفاه و تأمین نیازهای مردم کارگر و زحمتکش به درجه ای شگفت ناک بالا رفت. برکت انقلاب حتا به کشورهای غیر انقلابی نیز رسید. سوسیال دموکراسی در اروپای غربی به دلیل وحشت از دست آوردهای انقلاب اکتوبر، در برابر جنبش کارگری عقب نشست. دولت های رفاه، نه به سبب دل سوزی یا مامانی بودن و ولخرجی بورژوازی، بل که به دلیل جلوگیری از نفوذ کمونیسم و شوروی شکل گرفتند و دست به رفرم هایی به سود طبقه کارگر زدند. چندان بی هوته نیست که در حال حاضر همان دولت های رفاه در غیاب همان سوسیالیسم واقعاً موجود مشغول تعرض به معاش طبقه کارگر و پس گرفتن همان دست آوردها هستند. انقلاب اکتوبر درندگی فاشیسم را له کرد.... اما هیچ کدام از این امتیازات انسانی و ارزشمند نمی توانست معادل سوسیالیسم طبقه کارگر تلقی شود و سرانجام پرچم شوروی به ده ها دلیل فروافتاد تا در آینده پرچم دیگری و این بار بلندتر و جهانی تر عروج کند.

از دغدغه خود در مورد شوروی سخن گفتیم و از یادداشت های پراکنده توفیق اجباری بی کاری در چند سال گذشته مجالی داد تا بخشی از آن یادداشت ها مدون شود. ما؛ در کتاب "بحران" زمینه های نقد اقتصاد سیاسی سرمایه داری نتولیرال را اجمالاً بررسی کرده ایم و وقت آن رسیده بود که با مرور و تأملی دقیق تر در تئوری علمی و راهبردی ارزش مارکس و تجزیه و تحلیل روند انباشت و ارزیابی گرایش نزولی نرخ سود و اضافه تولید؛ به بحران سرمایه داری بازار آزاد از ۱۹۲۹ تا بحران سوسیال دموکراسی (۱۹۷۹) و سپس تحلیل و تبیین سرمایه داری دولتی (بازار+برنامه) وارد شویم. چند سطری که در پی خواهد آمد درآمدی ست بر بخش دوم همین کتاب که به "دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" پرداخته است.

در کل تاریخ جنبش چپ، بی گمان انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ و ایجاد کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی واقعه ای بی مانند است. حوادث پیش (۱۹۰۵) و پس از انقلاب تا فروپاشی دیوار برلین (۹/نومبر ۱۹۸۹) و تلاشی نهایی کشور شوروی و غلتش اعضای پیمان ورشو به دامن سرمایه داری غرب مهم ترین فرایند ظهور و سقوط اولین و آخرین دولت نسبتاً باثبات "سوسیالیستی" را رقم زده است. پدیده شوروی از بدو پیروزی انقلاب اکتوبر تا لحظه حال - و بی شک تا آینده - همچنان محل بحث و مناظره در میان نحلتهای مختلف چپ و راست خواهد بود. به نظر می رسد آمد و شد هیچ دولتی به اندازه دولت شوروی به این همه جدال

نظری و اغتشاش تئوریک در جریان‌ها و گرایش‌های گوناگون سیاسی اقتصادی دامن زده است. کمتر اقتصاددان یا سیاست‌مداری می‌شناسیم که طی چند دهه گذشته به نحوی وارد حوزه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و حتا فرهنگی شده باشد، بی‌آن که به مسأله شوروی از یک منظر ویژه نپرداخته باشد. کتاب‌ها و مقالات و مناظرات و جدلهائی که در زمینه چپستی ماهیت طبقاتی دولت شوروی در برهه‌های مختلف (از **لنین** و **ستالین** گرفته تا **خروشچف** و **برژنف** و سرانجام **گورباچف**) و وقایع‌اتفاقیه در آن کشور تا مقطع فروپاشی نوشته شده است، به لحاظ کمی و کیفی در نوع خود کم سابقه است. تغییر آرایش جهان و ایجاد بلوک‌بندی‌های جدید اقتصادی سیاسی که به تبع مواضع دولت شوروی طی صد سال گذشته شکل بسته نیز شگفت‌انگیز است. تأثیر دولت‌های مختلف شوروی بر کم و بیش همه مسائل جهان - چه در جریان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم و چه در جریان جنگ سرد - با کمتر دولتی قابل قیاس است. از سوی دیگر هیچ پدیده‌ای مثل شوروی نتوانسته است این همه نزاع و صفتبندی نظری در جنبش چپ سوسیالیستی ایجاد کند. هیچ مسأله‌ای مانند شوروی به یک موضوع خصمانه در متن تحولات چپ تبدیل نشده است. هیچ مقوله‌ای مانند شوروی به این همه زد و خورد و تصفیه حساب خونین در یک مکتب سیاسی با مشی ظاهراً واحد (سوسیالیسم) دامن زده است. در سطح مجادله دولت‌ها، جنگ سرد میان اردوگاه شوروی و سرمایه‌داری غرب برای نخستین بار کل عرصه‌های اجتماعی را دو قطبی کرده است. مضاف به این که اختلافات نظری میان شوروی و چین و یوگوسلاوی و البانی خود به قطب‌بندی‌های جدیدی در یک برداشت چندگانه از تئوری واحدی دامن زده است. در سطح داخلی هیچ انقلابی را سراغ نداریم که از بدو پیروزی تا شکست نهائی به این همه برداشت و تفسیر و تأویل مختلف از یک روش و تفکر سیاسی اقتصادی مشخص (سوسیالیسم) مجال رشد داده باشد. حتا در قیاس با انقلاب امریکا یا فرانسه به جرأت می‌توان گفت که فراز و فرودهای داخلی و خارجی شوروی از اساس با تمام انقلاب‌های پیش گفته متفاوت بوده است. از منظر دیگر هیچ انقلابی را سراغ نداریم که در کوتاهترین زمان ممکن پس از پیروزی (از ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۴۰) یک کشور به تمامی عقب‌مانده از هر حیث را به یکی از دو قطب اصلی قدرت جهانی تبدیل کرده باشد. هیچ انقلابی را نمی‌شناسیم که در مدتی کوتاه مترقی‌ترین دست‌آوردهای فرهنگی را - به ویژه در عرصه ادبیات، شعر، موسیقی و ... - به ارمغان آورده باشد. در طول تاریخ تمدن هیچ انقلابی به عظمت انقلاب اکتوبر با کمترین تلفات ممکن انسانی - حداکثر بیست نفر - به پیروزی نرسیده است. کما این که هیچ انقلابی را ندیده‌ایم که تا این حد مدینه فاضله روشن‌فکران مترقی جهان شده باشد و در عین حال از سوی جمع دیگری از روشن‌فکران - اعم از چپ یا راست - محل بغض و کینه و نفرت واقع شده باشد. به لحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی هیچ انقلابی به اندازه انقلاب اکتوبر از مسیر اصلی خود خارج نشده است. از دولت کارگری و سوسیالیسم بلشویکی تا شکل‌بندی بوروکراسی حزبی و عروج ناسیونالیسم روسی و هدف‌گذاری‌های صنعتی در زمان **ستالین** و بعد از آن در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری و تکمیل نهائی حلقه‌های سرمایه‌داری دولتی (بعد از کنگره ۲۰ و ۲۱ و عروج گرایش دست راستی **خروشچف** در سال ۱۹۶۰) یک دوران بسیار پیچیده و پر حادثه بر انقلاب اکتوبر رفته است و از این برهه تا ظهور جریان ارتجاعی و ضد انقلابی **گورباچف** و برنامه اصلاحات موسوم به گلاسنوست و پرسترویکا و اعتلای قدرت مافیائی پس‌مانده‌ترین خط سیاسی ممکن پرو غربی (**یلتسین**) مسأله شوروی همواره محل مباحث داغ نظری و برخوردهای تند سیاسی بوده است. به یک مفهوم افراد و تشکل‌های چپ همواره نسبت به موضع خود در برخورد با شوروی تعریف و معرفی شده‌اند. واضح است که بررسی انتقادی پدیده‌ای تا این حد پر پیچ و خم از حوصله این مجال بیرون است و ما به تبع هدف اصلی این کتاب خواهیم کوشید بدون تدقیق تئوری‌پردازی‌های منتقدانه‌ای که از **تروتسکی** و **تونی کلیف** و **ارنست مندل** تا **بتلهایم** و **سونیزی** - و تا این اواخر چپ نو به تحلیل عوامل اصلی انحراف انقلاب اکتوبر پرداخته‌اند، صرفاً صورت ساده‌ای از مسأله شوروی ارائه کنیم. از آن جا که در چارچوب چنین بحثی و در روش‌مندی نظری تبیینی و ادبیاتی که نویسنده از آن برخاسته است، موضوع پر مناقشه سرمایه‌داری دولتی - فراتر از واژگان یا عبارتی کلیدی - جایگاه ویژه‌ای در ارزیابی شکست شوروی دارد، تبعاً بحث خود را از همین جا

آغاز می‌کنیم و نقطه رجوع خود را بر دستگاه تئوریک بزرگانی قرار می‌دهیم که خود از بنیان‌گذاران اصلی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوده‌اند.

بعد از تحریر

الف. از شما چه پنهان سلطه سیاه نئولیبرالیسم و گندی که بربریت سرمایه داری به جهان ما زده؛ چنان متعفن است که گاه دلم برای همان اردوگاه و همان سوسیالیسم واقعاً موجود تنگ می‌شود. درست مانند مردم زحمت کش روسیه و چک و لهستان و رمانی و بلغارستان و... آذربایجان و مشابه! آن "سوسیالیسم" با تمام کاستی هایش میلیون ها برابر به سرمایه داری و بازار آزاد و نئولیبرالیسم شرافت داشت.

ب. دوستان و عزیزانی از مخلص در خصوص ادامه سلسله مقالات "سازمان یابی کارگری" پرسیده‌اند. شرمندۀ ام. این مقالات نیمه تمام مانده است. می‌دانم و اگر فرصتی دست دهد به طور قطع ادامه خواهد یافت.

پ. چاپ کتاب در ایران سانسور زده همیشه کاری شاق و حاق بوده است. و حالا که بهای کاغذ و مقوا و سایر ملزومات چاپ سر به فلک کشیده و صنعت نشر مانند سایر صنایع به خاکستر و رشکستگی نشست، کتاب به کیمیائی دیرباب مانسته است. کتاب "امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" با تلاش دوست عزیزم علی رضا رئیس دانا (مدیر مؤسسه انتشاراتی نگاه) و اهتمام تمام دوست نازنین دیگرم اصغر مهدی زادگان و همه کارکنان این مؤسسه فرهنگی منتشر شده است. کتاب به همه انسان هائی پیش کش شده که هیچ چیز پیش کش شان نشده است. در نتیجه تشکر و تقدیری نیز در کار نیست.

تهران. ۲۰ اردی بهشت. [ثور] ۱۳۹۲

محمد قراگوزلو

فهرست مطالب کتاب

۳۸۷	فلسفه برده داری - ۱	۸۱-۸۴	□ فلسفه تولید	فهرست
۳۸۸	به تعارض سرمایه داری نمی‌شود.	۸۵	تاریخ سوسیالیسم	□ چرا امکان اروپاگویی؟
۳۸۹	سوسیالیسم یا صنعتی سازی؟	۸۶	برای سرمایه داری	۹-۱۵
۳۹۰	سوسیالیسم اروپاگویی یا سوسیالیسم کارگری	۸۷	در شرایط توسعه	۱۶-۲۸
۳۹۱	سوسیالیسم اروپاگویی یا سوسیالیسم کارگری	۸۸	در شرایط توسعه	۲۹
۳۹۲	علم انقلاب جهانی	۸۹	چه باید کرد، به دولت انگلیس	۳۰
۳۹۳	ظهور پروتکسی از درون و بیرون سوسیالیسم	۹۰	کروخ نژادگویی سوسیالیسم	۳۱
۳۹۴	راه‌های پیشگیری از پروتکسی، دولت بورژوازی	۹۱	سود سرمایه	۳۲
۳۹۵	دولت بورژوازی، دولت کارگر و دولت سوسیالیسم	۹۲	روابط تاریخی نرخ سود سرمایه جاری و صنعت به دولت انگلیس	۳۳
۳۹۶	دولت حریص یا دولت رفاه؟	۹۳	مکانیسم گرانش نژاد سوسیالیسم	۳۴-۳۷
۳۹۷	دولت حریص یا دولت رفاه؟	۹۴	تخلی ارز است و نتیجه گرایی خلق مارکس	۳۸
۳۹۸	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۹۵	مشارکت طبقاتی در خلق و بازتولید اعتبار انگلیس	۳۹
۳۹۹	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۹۶	روابط تولید سرمایه داری و دولت سوسیالیسم	۴۰
۴۰۰	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۹۷-۱۲۱	□ سوسیالیسم در ایران	۴۱-۴۷
۴۰۱	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۹۸	درآمد	۴۸
۴۰۲	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۹۹	بازگشت به ایران ۱۹۲۹	۴۹
۴۰۳	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۰	شاخص‌ها و زمینه‌های ایران ۱۹۲۹	۵۰-۵۱
۴۰۴	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۱	رویه مشترک نظریات مارکس و سوسیالیسم	۵۲
۴۰۵	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۲	رویکرد سوسیالیسم در ایران ۱۹۲۹ و ۲۰۱۶	۵۳
۴۰۶	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۳	سرمایه و موهوم و سقوط بازار سهام	۵۴
۴۰۷	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۴	پس از بحران ۱۹۲۹	۵۵
۴۰۸	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۵	کریزیسم و فروپاشی	۵۶
۴۰۹	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۶	نقش جنگ در بحران ۱۹۲۹	۵۷
۴۱۰	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۷	بهارهای بحران ۱۹۲۹	۵۸
۴۱۱	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۸
۴۱۲	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۰۹
۴۱۳	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۰
۴۱۴	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۱
۴۱۵	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۲
۴۱۶	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۳
۴۱۷	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۴
۴۱۸	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۵
۴۱۹	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۶
۴۲۰	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۷
۴۲۱	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۸
۴۲۲	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۱۹
۴۲۳	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۲۰
۴۲۴	سوسیالیسم یا دولت رفاه؟	۱۲۱